شعر و موسیقی

سجادی، سیدمحمود

‏ گویند پس از آن که قابیل،برادرش هابیل‏ را کشت،آدم ابو البشر،شعری در سوگ فرزند سرود و شعر بدین وضعیت متولد شد و جالب‏ است که در برخی کتاب‏های تاریخ آن‏ سو گسروده را نقل کرده‏اند.

و نیز آورده‏اند؛موسیقی میراثی است از ققنوس؛آن گاه که باد در سوراخ‏های منقار این پرده افتاد،نوایی خوش از آن برخاست و پس از آن بود که اندک اندک آدمی دل بدان‏ داد!

به هر حال،موسیقی و شعر دو هنر ناب به‏ شمار آیند و پیوستگی این دو هنر تاریخی‏ بحثی دراز دامن دارد و به گواه شواهد قطعی، ایرانیان هنرپرور،در خلق گوشه‏هایی بکر و تدوین و تکامل هر دو هنر،دستی بسزا داشته‏اند.

در مقاله ذیل،نویسنده ضمن باز گشایی‏ موجز شناسنامه واژه«موسیقی»و توجه نشان‏ دادن به پیدایی طبیعی آن از طریق کنش و واکنش عناصر نظام‏مند موجود در طبیعت و رویکرد آدمی بدان و الگو سازی وی از این‏ عوامل،برای بسامان کردن تدریجی نظام‏ موسیقیایی،به ارتباط زبان با آن،که جلوه‏ ویژه‏ای در هنر شعر یافته،می‏پردازد.سید محمود سجادی در ادامه این نوشتار،با ورق‏ زدن اسناد موجود در گنجینه غنی شعر فارسی،از یک سو برای سخن خود،سندها می‏آورد و از دیگر سو بر احاطه شاعران‏ پارسی گوی بر نغمه‏های موسیقی و نظام‏های‏ آن تاکید می‏کند.

موسیقی کلمه‏ای است معرب،برگرفته از واژه‏ « ekisuoM «یونانی، acisuM لاتینی، eqisuM فرانسوی، cisuM انگلیسی و...همه‏ اینها از واژه asuM مشتق شده‏اند و به معنای‏ esuM اند و هر یک از نه رب النوع اساطیری‏ یونان‏اند که حامی هنرها بودند.

موسیقی علم تألیف لحون است و به تعبیر فرهنگ قدیمی«مفاتیح اللغات»«فن تألیف الحان»، موسیقی دو فن دارد:از فن اول،ملایمت نغمات‏ معلوم شود که بدان«فن الحان»گویند و از فن دوم، «اوزان ازمنه»مشخص گردد و آن را«فن ایقاع» خوانند.(ایقاع نام یکی از مکاتب ادبی و نیز یکی‏ از اصطلاحات شعری است.)عده‏ای از اهل هنر معتقدند جایگاه شعر در میان هنرها،باید بین هنر پلاستیک(یا هنر زنده و جاندار)و موسیقی باشد. ترکیب لفظها و کلمه‏ها و اکتشاف یا استخراج‏ معانی و مفاهیم جدید از ترکیب کلمات«هنر پلاستیک»است و احساس و اندیشه و تخیل و انتظام درونی و بیرونی آن مرتبط با موسیقی است. کشف شعر یا خلق شعر قبل از پدیده نثر بوده.

اندیشه انسان اولیه اندیشه‏ای منظوم و ریتمیک‏ (آهنگین)بوده چرا که انسان با طبیعت بدوی و عریان‏ سرو کار داشته و هر روز و هر لحظه در مکاشفات‏ خود به یک نظم و حرکت زنجیره‏ای برخورد کرده‏ و در برخورد با برگ درختها و صدای حیوانات و جیر جیر حشرات و برخورد باران با سنگ و صخره، متوجه نوعی ریتم و نظم گوشنواز و چیزی شبیه‏ آهنگ شده،بی این که تمام آن را بداند.شعر زاییده‏ موسیقی بوده.آهنگ لفظها،و صداها و نظم و نظام دلربایشان بشر را به قرار دادن آنها در کنار یکدیگر به شکلی که آهنگین‏تر باشد واداشته.انسان‏ اولیه شعر و آهنگ را با هم می‏خوانده و می‏نواخته‏ است و این هماهنگی و الفت در طول دراز آهنگ‏ تاریخ،همیشه و همواره حفظ شده است.در کشفیات باستانشناسانه از تمدنهای بزرگ و کوچک‏ مثل ایران و مصر و هند و یونان و روم و جوامع‏ آفریقایی و قبیله‏ای،آثار معتنابهی از وجود سازهای‏ موسیقی و گروههای خنیاگر و خواننده مشاهده شده‏ است.خنیاگران دربار ساسانی می‏خوانده و می‏نواخته‏اند و خسروانی‏هایی که از آن عهد به جا مانده نشان از قدرت شاعری سرایندگان آنها و ارتباط بسیار دوستانه بین«سرودنها»و«نواخته»ها دارد.سبب اینکه واژه سرود هم برای شعر به کار می‏رود و همآهنگ،همین آمیختگی و هماوازی‏ باستانی و عمیق شعر و موسیقی است.از عالیترین‏ تمدنها تا بدوی‏ترین قبایل و بیابانی‏ترین اقوام عالم، نشانه‏های روشن و آشکاری از وجود و تخلیط و تعامل این دو شاخه ارجمند هنری مشاهده و درک‏ می‏شود.

«قبایل بدوی‏[و چادر نشینان‏]نیز آهنگها و لحنها و آوازهایی داشته‏اند که«تنالیته»آنها اقتضاء می‏کرده‏ که به شکل منظم در کنار هم قرار گیرند و با موسیقی‏ هماهنگی بیشتری داشته باشند و از این رهگذر: قافیه،ردیف،اوزان و بحور عروضی و ساختار ظاهری شعر سروده شده.»(دکتر هشترودی).

موسیقی از ایران به عرب و از آنجا در زمان‏ «حکم ابن هشام»به توسط«زرقون»یا«زرگون»و «عیون»به اندلس و از آنجا به دیگر قسمتهای اروپایی‏ نقل شد.ارسطو موسیقی را یکی از شعب ریاضی‏ بر شمرده و فلاسفه اسلامی نیز رأی او را پذیرفته‏اند ولی از جهت مسلم و تغییر ناپذیر بودن همه قواعد و اصول آن مانند علوم ریاضی،آن را«هنر»نیز محسوب داشته‏اند.ابن سینا در کتاب«دانشنامه‏ علایی»گوید:«فرمود تا کتابی تصنیف کنم به‏ پارسی در...علم موسیقی و باز نمودن سبب ساز و ناساز آوازها و لحن‏ها...»ناصر خسرو؛شاعر حکیم متأله،متقی متفکر و دیانت‏گرای در بیان‏ میزان علم و فضیلت خود و آگاهی از علوم متداول‏ زمان خود می‏گوید:

گهی اقسام موسیقی که«سرکس» پدید آورد بر الحان پیکر

نظامی گنجه‏ای که او نیز حکیمی متأله و متدین‏ است در مثنوی‏های روایی خود به کرات و مرات و به مناسبتهای مختلف از موسیقی و موسیقیدانها و آلات موسیقی و لحن‏ها و پرده‏ها و مقامها سخن‏ گفته است که ما در جای جای این مقال نمونه و مثال خواهیم آورد:

ز موسیقی آورد سازی برون‏ که آن را نشد کس چو او رهنمون

اطلاق ادبیات غنایی یا اشعار و منظومه‏های‏ غنایی به داستانهای عاشقانه و حدیث دلدادگی و شور و هیجان و وصال و هجران مانند خمسه نظامی‏ و ورقه و گلشاه عیوقی و ویس و رامین فخر الدین‏ اسعد گرگانی و...شیرین و فرهادها و خسرو و شیرین‏ها و لیلی و مجنون‏ها و وامق و عذراهای‏ متعدد دیگر بدون شک با واژه غناء به معنای موسیقی‏ مرتبط است.حتی در منظومه‏های رزمی که دور محور جنگ و حماسه و کشور گشایی و ابراز رشادت و شجاعت می‏چرخند باز هم جای به جای‏ حضور خنیاگران و مطربان و آوازه خوانان و رقصندگان را می‏بینیم.در شاهنامه فردوسی‏ \*اطلاق ادبیات غنایی یا اشعار و منظومه‏های غنایی به داستانهای‏ عاشقانه و حدیث دلدادگی و شور و هیجان و وصال و هجران‏ مانند خمسه نظامی و ورقه و گلشاه عیوقی و ویس و رامین‏ فخر الدین اسعد گرگانی و...بدون‏ شک با واژه غناء به معنای‏ موسیقی مرتبط است.

قهرمانان اصلی مثل رستم و سهراب و افراسیاب و اسفندیار و سیاوش بعد از هر فتحی یا شادمانی‏ای‏ یا دریافت مژده و موایی،به بزم می‏نشینند و رامشگران می‏خوانند و می‏نوازند.ابو منصور محمد بن احمد دقیقی طوسی که مهمترین شاعر اواخر دوران سامانی است و متأسفانه بسیاری از اشعارش که بیرونی و بعضی منابع دیگر بین نه تا بیست هزار بیت تخمین زده‏اند چیز زیادی به جا نمانده در یکی از همان اندک ابیاتی که خوشبختانه‏ از گردونه زمان سالم گذشته،قطعه بسیار مشهور زیر است که:

دقیقی چار خصلت برگزیده‏ست‏ به گیتی از همه خوبی و زشتی

لب یاقوت فام و ناله چنگ‏ می خونرنگ و دین زردهشتی

که آشنایی احتمالی و علاقه محتوم او را به‏ موسیقی و ساز چنگ می‏بینیم.

پیوند شعر با موسیقی

در ادبیات عارفانه و آثار صوفیانه نیز حضور شعر و موسیقی همه جا محسوس است.بزرگترین‏ شاعران عارف و صوفی مسلک از ترانه و نوا و نغمه‏ و آهنگ و ساز و آواز و بربط و تار و چنگ و نی و دف و دایره و...سخن گفته‏اند:

ابو سعید ابو الخیر میهنی شاعر و عارف پر آوازه‏ و خوشنام ایرانی قرن چهار و پنج که مراحل سیر و سلوک و ریاضات سنگین و نیز کسب معلومات‏ بالای دینی را گذرانده و در خانقاه معتبرش منصب‏ و مسند ارشاد و هدایت داشته است در یکی از رباعیات دلکش و دلنشین خود گوید:

چون دایره ما ز پوست پوشان توایم‏ در دایره حلقه به گوشان توایم

گر بنوازی ز جان خروشان توایم‏ ور ننوازی هم از خموشان توایم

که اصطلاحات مربوط به ساز دایره(داریه)و خانقاه و ارتباطات مراد و مریدی را به طور توأمان‏ آورده است.شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی‏ گوید:

سعد یا تا کی سخن در علم موسیقی رود؟ گوش جان باید که معلومش کنی اسرار را

که می‏بینیم آن مرد بزرگ که منصب روحانی هم‏ داشته و به هر حال«شیخ»بوده است موسیقی را «علم»می‏نامد.

امیر خسرو دهلوی علم موسیقی را از علم شعر نیکوتر دانسته و گوید«علم موسیقی ز علم شعر نیکوتر بود»که اختلاط و امتزاج این دو شاخه از علم‏ یا این دو نحله از تفکرات ذوقمندانه بشری یا این دو رشته از هنر را باز می‏نمایاند ولو اینکه یکی را بر دیگری مرجح بداند که در این جا ترجیح موسیقی‏ را بر شعر بیان کرده است.«موسیقی سرا»که‏ ترکیبی است از موسیقی و سرود که پیوند و آمیزش‏ این دو هنر با ارزش یعنی شعر و موسیقی را به خوبی‏ باز می‏نمایاند.حکیم خاقانی شروانی شاعر بلند پایه‏ و بسیار مشهور قرن ششم هجری ایران می‏گوید:

داوود صوت انده زدای الحان موسیقی سرای‏ ادریس دم،صنعت نمای اعجاز پیدا داشته

ابن خلکان در معرفی یکی از مشاهیر معاصر خود به نام«جمال الدین محمود بن الاربلی»گوید: در هنر موسیقی و جز آن سخت استاد بود و به‏ حمال الدین موسیقی معروف بوده...»

موسیقایی،واژه‏ای مصطلح بوده برای‏ صداهای منظوم و اصوات مرتب قابل احتساب، کما اینکه ابو علی سینا در کتاب معروف خود«قانون» در تشریح نبض فرماید:«النبض حرکه‏ موسیقایی...»یعنی صدای منظم نبض و ضربان‏ آن مانند نواهای موسیقی مرتب و آهنگین است که‏ بی اشاره به بار معنوی زیبا شناختانه آن هم نیست.

در دیوان بلند پایه حافظ که خود نمونه عالی بلکه‏ مثل اعلای انتظام و جذابیت موسیقایی شاعرانه‏ است و بحور و اوزان به کار گرفته‏اش با بهترین و مناسبترین صور و اسباب انتخاب شده‏اند،همه جا شور و حال و زیبایی هنرمندانه عوالم موسیقایی را به عینه می‏بینیم.او مطرب عشق است و البته«نقش‏ هر نغمه که زد راه به جایی دارد.»و او خود با همه‏ روحیه درویش مسلکانه‏اش،واقعیت را بیان کرده‏ و فرموده است:

سرود مجلست اکنون فلک به رقص آرد که شعر حافظ شیرین سخن ترانه توست

بین شعر و موسیقی در تمام ادوار تاریخ این‏ سرزمین،اخوت و انس وجود داشته است.شعر و موسیقی،خواهران تو أمان احساس و عاطفه‏ بشرند و هر چه جامعه‏ای بیشتر تکامل و پیشرفت به‏ دست آورده«هنری»تر و احساس گرای‏تر شده. افسون صداهای برخاسته از کاینات موجود در طبیعت:زمزمه امواج رود خانه‏ها و اصوات‏ متفاوت و منظم باران و حرکت باد و صدای نسیم‏ و بر خورد برگهای درختان به یکدیگر و آوازهای ترسناک و گاه خوشحال کننده حیوانات و صداهای‏ مکرر و متوالی حشرات و نواهای دلپذیر پرندگان‏ و نغمه‏های دیگر موجود در طبیعت،انسان را به‏ طرف نظم ناشناس افسون کننده‏ای که بعدها نام‏ موسیقی به خود گرفت کشاند.از نیزارهای مردابها و حوالی جویها و رودخانه ساقه‏هایی را چید و به‏ دهان برد،در آن دمید،صداهای جدیدی کشف‏ کرد و رفته رفته آلات موسیقی به وجود آمدند.آن‏ گاه که به طور همزمان شعر را نیز از خفایا و زوایای‏ روح طبیعت بیرون آوردم کلمات در ذهن اولیه‏اش‏ نظم هندسی متفاوتی را یافتند.آن دو کشف‏ افسونگر تو أمان در درون بدویش غوغایی به پا کردند و شعر و موسیقی با همدیگر و در کنار یکدیگر متولد شدند و بالیدند و رشد کردند.

سازهای ضربی،سازهای بادی،سازهای زهی‏ و...همه برخاسته از طبیعت‏اند.قبل از این که‏ انسان اولیه دو قطعه سنگ یا استخوان یا چوب را به هم بزند و صدا یا صداهایی درآورد که برایش‏ جالب و دوست داشتنی باشد،امکانات موجود در حنجره‏اش برای خلق صداهای تازه به طرف خود جذبش کرده است و وزن و آهنگ و نوا و نغمه از همین کشف اسرار آمیز پدید آمده است.او با حنجره‏ خود،صداهایی درآورد که زیر و بم پذیر بود، همزمان با کشف الفاظ و خلق طبیعی و مصنوعی‏ کلمات،نظم ابتدایی رباینده‏ای به بیان آن کلمات‏ از حنجره و از میان لبها موجد«آواز»گردید و نتیجه‏ این که در ابتدایی‏ترین مظاهر تمدن بشری حضور موسیقی و امتزاج و اختلاط آن را با شعر مشاهده‏ می‏کنیم.داوود نبی،طبق روایت تورات،آوازی‏ بسیار خوش داشت و سلیمان پیامبر با موسیقی به‏ نحو ماهرانه‏ای سرو کار داشت.مزامیر سلیمان و غزل غزلهایش را هم که خوانده‏ایم.گاتها دارای‏ نظم موسیقایی هستند و مؤبدان با نظمی سیلابی و لحنی آهنگین می‏خوانده‏اند.در اولین نمونه‏های‏ شعر پارسی قدیم و فارسی دری حضور نواهای‏ موسیقی و آلات آن را کاملا می‏بینیم.مثنوی مولانا جلال الدین رومی با ساز«نی»و مواجهه‏ای عاشقانه‏ و عارفانه با آن شروع می‏شود.یکی از داستانهای‏ شیوا و زیبای مندرج در منطق الطیر عطار نیشابوری‏ به چنگ زن ماهر و استادی اختصاص دارد که در زمان پیری با مشکلاتی مواجه می‏شود و حتی‏ اصطلاح«ابریشم بها»را معادل حق الزحمه‏ نوازندگی به کار می‏برد.و دهها و صدها نمونه دیگر از ذکر آلات و نواها و مقامها و نغمات و اصطلاحات موسیقایی دراز منه طولانی و مختلف‏ که در آثار متعدد و بیشمار منظوم فارسی وجود دارند.

موسیقار،نام ساز معروفی بوده که در قدیم از نی‏های کوچک و بزرگ ترتیب می‏داده‏اند.(ناظم‏ الاطباء)در اروپا به آن فلوت پان( etuF ed naP ) می‏گوید و امروز به«ساز دهنی»معروف است.در در ادبیات عارفانه و آثار صوفیانه نیز حضور شعر و موسیقی همه جا محسوس است.

بزرگترین شاعران عارف و صوفی مسلک از ترانه و نوا و نغمه و آهنگ و ساز و آواز و بربط و تار و چنگ و نی و دف و دایره و...سخن گفته‏اند.

بالکان«موسکال»نامیده می‏شود و خلاصه در هر زبانی نام مخصوص خود را دارد.اولیای چلبی در آسیای صغیر(سوریه و ترکیه و...امروزی)مثلا حسام الدین چلبی مراد و محبوب مولانا جلال الدین رومی،انواع مختلفی از موسیقار را ذکر کرده و افزوده‏اند:«بزرگ آن را بطال و کوچک آن‏ را جرفت نامند»در زبان ترکی آن را«مزمار» می‏نامند که جمع آن«مزامیر»است و در ادبیات‏ فارسی بسیار مورد استفاده و استعمال قرار گرفته‏ است.«موسیقار»آلتی است که از آلات موسیقی‏ چون«بربط»و جز آن.

فرخی سیستانی گوید:

هنوز رود سرایان نساختند به روم‏ ز بهر مجلس او ارغنون و موسیقار

و از شاعر معاصر او منوچهری دامغانی این بیت‏ را بخوانیم:

به یاد شهریارم نوش گردان‏ به بانگ چنگ و موسیقار و طنبور

و مسعود سعد سلمان که نام او همیشه برای ما زندان و اسارت و اندوه را تداعی می‏کند گوید:

همی نواختی آن لعبت بدیع که هست‏ نواش مست و لیکن به لحن موسیقار

امیر معزی چنین سروده است:

تا چکاوک بست موسیقار بر منقار خویش‏ ارغنون بسته‏ست بلبل به درخت ارغوان

موسیچه هم نام پرنده‏ای است که در فارسی به‏ آن فاخته گویند و بسیار خوش آواز است و به آن‏ صلصل هم گفته‏اند و شاید هم از یک خانواده یا تیره‏ باشند.میرزا حبیب قاآنی؛شاعر مشهور طبیعت گرای اواسط قاجاریه و در مدخل یکی از بهاریه‏های رنگین و زیبای خود می‏گوید:

باز بر آمد به کوه رایت ابر بهار سیل فرو ریخت سنگ بر زبر کوهسار

باز به جوش آمدند مرغان از هر کنار فاخته و بو الملیح صلصل و کبک و هزار

طوطی و طاووس و بط،سیره و سرخاب و سار

که فاخته و صلصل به عنوان دو پرنده‏ خوشخوان بهاری علیحده در مسمط او ذکر شده‏اند.

خاقانی شاعر استاد و حکیم قرن ششم هجری‏ می‏گوید:

به بهار و شکوفه خوش سازد نحل و موسیچه لحن موسیقار

و نیز شیخ فرید الدین عطار نیشابوری،شاعر عارف نامدار می‏گوید:

خه‏خه‏ای موسیچه موسی صفت‏ خیز و موسیقار زن در معرفت

همچو موسی دیده‏ای آتش ز دور لا جرم موسیچه‏ای در کوه طور

و مولانا فرماید:

اگر موسی نیم موسیچه هستم‏ درون سینه موسیقار دلرم

ملای روم در مثنوی کبیر خود و نیز در دیوان‏ شمس کرارا از آلات موسیقی و الحان و مقامها و خلاصه اصطلاحات موسیقایی و نیز این دو کلمه‏ موسیچه و موسیقار را به کار برده است.

امامی هروی،رضی الدین ابو عبد الله محمد بن‏ ابو بکر شاعر معروف نیمه اول قرن هفتم هجری‏ (متوفای 667 ه.ق.)گوید:

سرو در حالت است از آن که نواخت‏ صوت موسیچه،ساز موسیقار

موزیک که واژه‏ای با تلفظ فرانسوی است به‏ قول مرحوم ناظم الاطباء:(پدر دانشمند و لغت شناس ادیب پر کار استاد فقید دانشگاه تهران‏ سعید نفیسی)صنعتی است که در آن آوازها را طوری ترکیب کنند که خوش آیند گوش و سامعه‏ باشد.»در کتاب«قاموس کتاب مقدس«آمده» عبرانیان ایام سلف عشق بسیاری نسبت به موزیک‏ داشتند بحدی که آن را در عبادات دینی خود استعمال می‏کردند...»

موزیکال و موزیسین(موسیقیدان،استاد موسیقی،نوازنده...)نیز از همین واژه گرفته‏ شده،در دوران قاجار آلات و ادوات موسیقی را «موزیکان»می‏گفتند و نوازنده آنها را«موزیکان‏ چی»می‏نامیدند.که کلمات متداول«مزفون»و «مزقون چی»محرف همین واژه‏های خارجی‏ است.در یادداشت‏های معروف محمد حسن خان‏ اعتماد السلطنه رئیس دار الطباعه ناصری که تحت‏ عنوان خاطرات اعتماد السلطنه با تصحیح و توضیح‏ و تحشیه ایرج افشار به چاپ رسیده،بارها با کلمه‏های مزقون،مزقونچی،موزیکان و موزیکانچی برخورد می‏کنیم که بدون شک صورت‏ تحریف شده موزیک و مشتقات آنست.

خسروانی‏ها،قسم و قالبی از شعر تصنیف گونه‏ فارسی است که پیشینیان تألیف و تصنیف آنها را به‏ بار بد جهرمی مطرب و نوازنده و موسیقیدان و آوازه خوان پر آوازه دربار خسرو پرویز،شاه ساسانی نسبت داده‏اند.نظامی گنجه‏ای گوید:

ستای باربد دستان همی زد به هشیاری ره مستان همی زد

نکیسا چنگ را کرده خوش آواز فکنده ارغنون را پرده ساز

پیش از آنکه اقسام گوناگون و قالب‏های‏ مختلف شعری توسط خلیل احمد فراهی وضع‏ شود،کوتاه و کوچک بوده است،دارای اوزان‏ هجایی مانند«ترانه»یعنی توأم با موسیقی.مثل‏ «قول»ها و«تصنیف»ها که به آنان«اشعار ملحون» می‏گفته‏اند و این نوع ابداعی از بار بد را از قبیل«نثر مسجع»یا«سجع ملحون»(آهنگین)می‏شمرده‏اند و به اغلب احتمالات این خسروانی‏ها از داشتن‏ موزیک-قافیه یا«ریتم مضاعف»هم برخوردار بوده‏اند.

نظامی گنجوی در خسرو و شیرین خود اسامی‏ بعضی از الحان بار بد(باربذ،فهلبد،پهلبد) جهرمی را می‏آورد و می‏دانیم که او ساز بربط را استادانه و در کمال زیبایی و ظرافت می‏نواخته.به‏ تعداد روزهای ماه،سی لحن و به تعداد روزهای‏ سال سیصد و شصت نغمه ساخته که در تعدادی از متون نظم و نثر فارسی ذکر آنها آمده است.استاد بهار در کلیات خود همه آن سی لحن را با نام‏های‏ دیگرشان به طور منظوم ذکر می‏کند.مهدی اخوان‏ ثالث در یکی از«خوزیات»خود ضمن قصیده‏ای‏ مطایبه آمیز با مطلع:«الف،لا،میم،الف این‏ است اینا»اشاراتی به بعضی از خسروانی‏های بار بد جهرمی و نیز نکیسا دو موسیقیدان،خواننده و نوازنده مشهور و پر هنر دربار شاد کام و شاد خوار خسرو پرویز دارد:

اگر با خسروانی«بار بد»شاد هم از«پالیزبان وز»«انگبینا»

«نکیسا»گر به«زیر قیصران»خوش‏ و گر سرکب خوش از«شکر توینا»

مرا«جامه دران»و«راه گل»به‏ سپس«زیر افکن»و«نوشین لبینا»

راه جامه دران،راه خار کش،راه خسروانی، راه دستان،راه شبدیز،راه قلندر،راه گل و غیره‏ اسامی تعدادی از نواهایی هستند که توسط این دو هنرمند مشهور ساخته و پرداخته شده است.

ترانه چیست؟ شاعران«فهلوی سرای»که«فهلویات»ترانه‏ هایی یا سه لختی‏هایی از آنها باقی مانده کاملا بیان‏ موسیقایی دارند مانند:فیلک طبری،باوند جبلی، سعید طایی،بندار رازی و دیگران که نمونه‏هایی از سروده‏ها و خسروانی‏های آنان در کتب مربوطه نقل‏ شده است.

ترانه از ریشه اوستایی ترونه( anuruaT )گرفته‏ شده و به معنای دو بیتی یا چهار پاره‏های نا پیوسته‏ است مثل ترانه‏های بابا طاهر:

دو زلفونت بود تار ربابم‏ چه می‏خواهی ازین حال خرابم

تو که با ما سر یاری نداری‏ چرا هر نیمه شو آیی به خوابم

یا ترانه‏های روستایی و فولکلوریک ایران که‏ تقریبا در تمام روستاها و قصبات ایران به لطیف‏ترین‏ و ساده‏ترین و دلنشین‏ترین شکل و مضمون ممکن‏ از سوی شاعران گمنام سروده شده و سینه به سینه‏ برای نسل‏های بعدی به جا مانده و خوشخبتانه‏ توسط بعضی از محققان خارجی و ایرانی مانند تئودور نولدکه آلمانی،لوریمر فرانسوی،صادق‏ هدایت و کوهی کرمانی و دیگران،گرد آوری و تدوین شده‏اند.به عنوان مثال:

درختی سبز بودم کنج بیشه‏ تراشیدن منو با ضربه تیشه

تراشیدن منو قلیون بسازن‏ که آتش بر سرم باشه همیشه

ترانه یا ترانک از همان دوران پر شکوه ساسانیان‏ و خلاقیت‏های هنرمندانه بار بد و نکیسا به کار می‏رفته است و بعدها به مطلق شعرهای تصنیف وار و عمدتا شادمانه متضمن حدیث نفس و بیان‏ اشتیاق‏های عاشقانه و مضامینی شبیه آن اطلاق‏ می‏شده است.فرخی سیستانی در ستایش معشوقه‏ زیبا و دوست داشتنی خود می‏سراید:

از دلارایی و نغزی چون غزل‏های شهید وز دلاویزی و خوبی چون ترانه‏ی بو طلب

که می‏دانیم مقصود شاعر از شهید همان شهید بلخی معروف است و بو طالب نیز«نوازنده‏ خواننده»ای بوده در دربار سامانی.در تاریخ بیهقی‏ آمده:«و یکی بود از ندیمان این پادشاه(امیر محمد سامانی)شعر و ترانه خوش گفتی.»

آن دو بیت فی البداهه معروف امیر معزی را همه‏ به یاد داریم که:

چون آتش خاطر مرا شاه بدید از خاک مرا بر زبر ماه کشید

چون آب یکی«ترانه»از من بشنید چون باد یکی مرکب خاصم بخشید

که ملتزم شده عناصر اربع قدیم را در آن‏ بگنجاند.

در فرهنگ غیاث اللغات و نیز در فرهنگ‏ آنندراج در شرح«ترانه‏های خزانگی»آمده است: مراد از ترانه‏هایی است عمده که پادشاه یا امیری‏ تصنیف کرده باشد.»

ناصر خسرو می‏فرماید:

بدانی چون درمانی آن جا کز آن جا نه بربط رهاند تو را نه ترانه

که با توجه به خط فکری متشرعانه حکیم‏ ناصر خسرو در حقیقت نوعی نهی از موسیقی و سرودن شعرهای ترانه وار در آن مندرج است.

نظامی گنجه‏ای گوید:

در پرده این ترانه تنگ‏ خارج بود از نداتی آهنگ

که هم واژه پرده،هم ترانه،هم تنگ و هم آهنگ،همه اصطلاحات موسیقایی‏اند.

اوحدی مراغه‏ای؛شاعر نامدار(متوفای 738 هجری قمری گوید:

خیز ای رفیق خفته که صوت نشیدمان‏ آتش فکند بر شتران از ترانه‏ای

مقایسه فرمایید با این بیت معروف سعدی:

اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب

گر ذوق نیست تو را کژ طبع جانوری

محمد خان راسخ گوید:

بلند آواز شد موج ترانه‏ مبارک باد کوس و شادیانه

و طالب آملی راست:

لبم به عشق نسنجد ترانه اظهار ولی زاشک من این ادعا برون آمد

عبارات و ترکیبات«ترانه بستن»،«ترانه‏ برداشتن»،«ترانه بلند کردن»،«ترانه پرداز»،«ترانه‏ تراش»،«ترانه زدن»،«ترانه ساختن»،«ترانه‏ سرای»،«ترانه سنج»،«ترانه گو»،«ترانه گفتن» و...را در ادبیات پارسی به کرات و مرات دیده و شنیده‏ایم:

سودای زهد خشکم بر باد داد حاصل‏ مطرب بزن ترانه،ساقی بیار باده

(جمال الدین سلمان ساوجی)

از نوای تر ترانه زنان‏ هر دو تن خاستند ناز کنان

(امیر خسرو دهلوی) من بر این اعتقاد نیستم که واژه«ترانه»از ریشه‏ تر به معنای تر و تازه و شاداب و با نشاط گرفته شده‏ باشد:(کی شعر تر انگیزد خاطر که غمین باشد- حافظ)همه جا ترانه به صورت اسم به کار رفته نه‏ قید که پسوند«انه»صفت را به قید تبدیل می‏کند. البته موارد استثناء هم داریم.مثلا کلمه دیوانه به‏ طور تقریب همیشه به عنوان صفت به کار رفته،ولی‏ در اصل قید است و از ریشه دیو(موجودات عجیب‏ و غریب و بی منطق که کارهایشان بر عکس آدمیان‏ است)گرفته شده.یعنی مردی یا زنی که مثل دیوها عمل می‏کند.می‏دانیم و قبلا گفتیم که واژه ترانه یا ترانک از ترونه اوستایی گرفته شده پس طبعا نمی‏تواند مأخوذ از کلمه«تر»باشد و اگر شاعر شوخ طبع نکته پرداز زمانه ما یعنی مهدی اخوان‏ ثالث واژه«خشکانه»را در مقابل«ترانه»به کار می‏برد(خشکانه از کویر:مهدی اخوان ثالث،تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم،ص.448- 449،انتشارات مروارید،1371،تهران)ناشی‏ از روحیه شوخ و طنز پرداز و پر ظرافت اوست و سرگرمی ادیبانه متداول او در بازی با کلمات،او خود در حاشیه‏ای که بر«خشکانه‏ای از کویر»نوشته‏ می‏فرماید:«تر داریم و خشک و ترانه هم داریم که‏ ریشه لفظ و معنی در تری دارد و تازگی و طراوت. «خشکانه»را من به قیاس و در مقابل«ترانه»ساختم‏ و نمی‏دانم شاید بی سابقه هم نباشد»بیان کاملا تردید آمیز استاد گواه این است که دنبال محمل‏ علمی و بلاغی برای تعبیر خود نیست و همان بازی‏ ظرافت آمیز و شوخ طبعانه با کلمات انگیزه کار اوست،و ما در آثار اخوان به خصوص در قدمایی‏هایش از این گونه شوخ طبعی‏های جالب و شیرین کاری‏های با مزه دیده‏ایم(روانش مینویی‏ باد).

\*شعر و موسیقی،خواهران‏ تو أمان احساس و عاطفه بشرند و هر چه جامعه‏ای بیشتر تکامل و پیشرفت به دست آورده‏ «هنری»تر و احساس گرای‏تر شده.

مفهوم سرود چیست؟

سرود در اصل واژه پهلوی است با تلفظ «سرت»( TOROS )از اصطلاحات موسیقایی که‏ سرود هم گفته شده و به معنای آهنگ و تصنیف‏ است.سعدی در گلستان فرماید:

چو دخلت نیست خرج آهسته‏تر کن‏ که می‏خوانند ملاحان سرودی

اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی

رودکی در هجو نوازنده-خواننده‏ای گفته‏ است:

هیچ راحت می‏نبینم در سرود و رود تو جز که از فریاد و زخمه‏ات خلق را کاتوره خاست

(حیرانی،سرگردانی،آسیمه:آن بلبل کاتوره‏ برجسته ز مطموره

چون دسته طنبوره گیرد شجر از جنگل)

کسایی مروزی گفته:

سر کس بر پشت رود بار بدی زد سرود وز می سوری درود سوی بنفشه رسید

(سر کس یا سر کش یا سر کوب نوازنده و خواننده‏ای در دربار خسرو پرویز.می‏سوری یعنی‏ شراب سرخ)و حکیم فردوسی فرموده است:

همی خورد هر کس به آواز رود همی گفت هر کس به شادی سرود

و همو سروده است:

سرودی به آواز خوش در کشید که اکنونش خوانی تو داد آفرید

(داد آفرید نیز نام لحنی از الحان سابق الذکر است)

فرخی سیستانی؛شاعر طبیعت گرای متغنی‏ پر آوازه ایران می‏گوید:

من و معشوق و می و رود و سر کوی سرود به سر کوی سرود است مرا گم شده فر

در مجمل التواریخ معروف آمده:«...سرود همی گفتند و نشاط همی کردند...»نظامی‏ گنجوی نیز همانطور که قبلا گفته شد در مطاوی‏ منظومات غنایی مختلف خود صحنه‏های دلپذیر و جذابی را از غنا و موسیقی و رقص و آواز و خنیاگری و نوازندگان و آلات طرب توصیف کرده‏ و تأثیر شگرف آن را بر شنوندگان باز خوانده است:

سرود پهلوی در ناله چنگ‏ فکنده سوز آتش در دل سنگ

...

نوای نظم او خوشتر ز رود است‏ سراسر قول‏های او سرود است

که می‏دانیم قول نیز به معنای تصنیف و حراره‏ است.در ابتدا نوعی سرود ملمع بوده و بعد به‏ مطلق اشعار ملحون آمیخته به عربی یا پیراسته از آن‏ اطلاق می‏شده و معادل تصنیف و الحان موسیقایی‏ به کار می‏رفته:

من که قول ناصحان را خواندمی قول رباب‏ گوشمالی دیدم از هجران که اینم پند بس

که از حافظ است و یا باز از خود او در ساقی نامه‏ یا مغنی نامه بسیار زیبایش که در این مقال درباره آن‏ سخن خواهیم گفت:

مغنی نوای طرب ساز کن‏ به قول و غزل قصه آغاز کن

و از همو:

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش

پس دیدیم که قول از ریشه و هم معنای گفتن‏ است.اصطلاحی موسیقایی است و سرود نیز با سرودن یعنی شعر گفتن کاملا هم خانواده و می‏بینیم‏ که چه اختلاط و امتزاج بسیار دوستانه و تفکیک ناپذیری بین شعر و موسیقی از منظرها و با اعتبارات گونه گون وجود دارد.

ساقی به صوت این غزلم کاسه می‏گرفت‏ می‏گفتم این سرود و می ناب می‏زدم

یا باز از حافظ سرود سرای خنیاگر عاشق غنایی‏ بی نظیرمان:

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

در بیت درخشان بالا مثلثی هنرمندانه از شعر و رقص و موسیقی توسط حافظ ساخته می‏شود.

همین بزرگمرد عاشق هنر آفرین در ساقی نامه یا مغنی نامه بسیار زیبایش که انگیزه نیرومند شاعران‏ را پس از ابتکار فخر الدین اسعد گرگانی شاعر شهیر خوب ایرانی صاحب ویس و رامین که طبق تحقیق‏ ادیب ارجمند فقید دکتر محمد جعفر محجوب‏ اولین گوینده مغنی نامه یا ساقی نامه است به گفتن‏ این صنف از شعر باعث شد می‏گوید:

مغنی نوایی به گلبانگ رود بگوی و بزن خسروانی سرود

روان بزرگان ز خود شاد کن‏ ز پرویز و از بار بد یاد کن

فخر الدین اسعد گرگانی با ارائه ساقی نامه یا مغنی نامه‏ای که ذکرش گذشت و در فرهنگ‏ جهانگیری و فرهنگ رشیدی این دو بیت از آن درج شده فی الحقیقه باب جدیدی را در آفرینش‏ سروده‏های زیبای رندانه شاد و در عین حال‏ حکمت آمیز ایرانی باز کرد:

بیا ساقی آن آب آتش فروز که از دل برد زنگ وز جان دروغ

مغنی بیا و بیار آن سرود که ریزم ز هر دیده صد زنده رود

طبق تحقیق استاد احمد گلچین معانی در مدخل‏ کتاب تذکره پیمانه خود که ذیلی است بر تذکره‏ میخانه معروف«ساقی نامه و مغنی نامه که اجزای‏ یک منظومه مستقل را تشکیل می‏دهد،ابیاتی است‏ خطابی در بحر متقارب مثمن مقصور یا محذوف‏ که در آن شاعر با خواستن باده از ساقی و تکلیف‏ سرودن و نواختن به مغنی،مکنونات خاطر خود را درباره دنیای فانی و بی اعتباری مقام و منصب‏ و...ظاهر و آشکار می‏سازد...»به اقرب‏ احتمالات نظامی گنجوی در سرایش مغنی نامه خود به شعر گرگانی نظر داشته و اسکندر نامه را به تتبع‏ از او سروده است.

امیر خسرو دهلوی نیز در آیینه سکندری و بسیاری و بیشماری دیگر از شاعران ایران و هند یا مانند:خواجوی کرمانی در همای و همایون و جامی در سکندر نامه و...

می‏دانیم ساقی نامه یا مغنی نامه حافظ در چاپ‏ قزوینی-غنی 58 بیت است و بدون عنوان مسطور شده،اما در تعدادی دیگر از نسخ برایش عنوان ذکر کرده و آن را تا 151 بیت آورده‏اند.اما به هر حال‏ این مثنوی حافظ با این که او اصولا به غزلسرایی‏ شهره است و تخصص او این نوع از شعر است‏ معهذا بسیار زیبا،استادانه و دلنشین و دلربا سروده‏ شده است و پس از او-به خصوص از قرن دهم به‏ بعد-سرایش مغنی نامه(ساقی نامه)آهنگ‏ سریع‏تری پیدا کرد.امیدی تهرانی(متوفای 929) حکیم پرتوی شیرازی(متوفای 941)،اهلی‏ شیرازی(م.942)،رضی الدین‏ آرتیمانی(م.1037)و دهها شاعر کوچک و بزرگ‏ دیگر به ساختن این نوع از شعر پرداختند.به هر حال همیشه و همیشه بین شعر و موسیقی در ادبیات‏ منظوم ایران رفاقت و قرابت و آمیختگی وجود داشته‏ است.ترکیب‏های سرود گوی،سرود سرا سرودن،سرودی و...به فراوانی در ادبیات‏ فارسی دیده می‏شود.من باب مثال:

سرود گوی شد آن مرغک سرود سرای‏ چو عاشقی که به معشوق خود دهد آواز

که از کسایی مروزی شاعر نامدار و نیرومند پارسی است.

بلبل چو سبزه دید همه گشته مشک بوی‏ گاهی سرود گوی شد و گاه شعر خوان

که می‏بینیم در این بیت شاعر متقدم سرود و شعر به طور مترادف و مکمل یکدیگر آمده‏اند.

نظامی در لیلی و مجنون خود می‏گوید:

\*ملای روم در مثنوی کبیر خود و نیز در دیوان شمس کرارا از آلات‏ موسیقی و الحان و مقامها و خلاصه اصطلاحات موسیقایی و نیز این دو کلمه موسیچه و موسیقار را به کار برده است.

هر دم زدیار خویش پویان‏ بر نجد شدی سرود گویان

سعدی می‏فرماید:

یکی پنج بیتی خوش آمد به گوش‏ که در محفلی می‏سرودند دوش

(یک غزل کوتاه-مثلا پنج بیت-به آوازی‏ خوش در مجلس بزمی خوانده می‏شد.)

لحن و جمع آن لحون به معنای آواز است.یا گرداندن آواز و ایجاد شکن در سرود و آهنگ‏ (زمخشری)لحن را صاحب منتهی الارب(آواز خوش و موزون)می‏داند.در کتاب السامی فی‏ الاسامی آمده«لحن جمع آن الحان و یا لحون به‏ معنای«نوا»و آهنگ است.»صاحب نفایس الفنون‏ گوید:«معنی موسیقی در لغت یونانی«لحن»است‏ و لحن عبارت است از اجتماع نغم مختلفه که آن را ترتیبی محدود باشد.»و در رسائل«اخوان الصفا» آمده:«و الغنا،هو الحان مؤلفه و اللحن هو نغمات‏ متواتره و النغمات اصوات منزیه...»

منوچهری گوید:

بر لحن چنگ و سازی کش زیر وزار باشد زیرش درشت باشد بم و استوار باشد

مسعود سعد گوید:

به سایه ابر بگسترد فرش بوقلمون‏ ز شاخ بلبل بگشاد لحن موسیقار

کازیمبرسکی در کتاب سودمند خود«پیرامون‏ موسیقی»لحن را معادل«ثن noT »می‏داند کما اینکه‏ خود ما هم می‏گوییم تن صدای فلان خواننده بالا یا پایین،خوب یا بد است.لحن علاوه بر معنای‏ موسیقاییش از اصطلاحات شعری و از عناصر و عوامل متشکله شعر است که بیان آن در این مقال‏ نمی‏گنجد.

خاقانی گوید:

بانگ پشه مگذران بر گوش جم‏ گر فرستی لحن عنقایی فرست

نظامی گوید:

زبی لحنی بدان«سی لحن»چون نوش‏ گهی دل دادی و گه بستدی هوش

که اشاره دارد به سی لحن معروف بار بد جهرمی‏ سابق الذکر و از همین شاعر:

شگفتی بود لحن آن زیر و بم‏ که آن خنده و گریه آرد به هم

معنی بر آرای لحنی در دست‏ که این نیست ما را خطایی نخست

بدان لحن بردن توان بامداد همه لحن‏های جهان را زیاد

...

و در جایی دیگر می‏فرماید:

ز صد دستان که او را بود در ساز گزیده کرد سی لحن خوش آواز

که صد دستان،ساز،سی لحن و خوش‏آواز همه معانی و سوابق موسیقایی دارند.

و سعدی فرماید:

شنیدم که در لحن خنیاگری‏ به رقص اندر آمد پری پیکری

و مولوی فرموده:

پس حکیمان گفته‏اند این لحن‏ها از دوار چرخ بگرفتیم ما

ارغنون nonagrO و munagrO معرب‏ است از واژهای یونانی که در فرهنگ فارسی و عربی بسیار متداول شده.نام ساز معروفی است‏ که ساختن آن را به افلاطون نسبت می‏دهند و ساز ارگ با آن قرابت داشته و از نظر لغوی هم از آن گرفته‏ شده است.

این ندیم در الفهرست معروف خود(چاپ‏ مصر.صفحه 337 ستون 16)می‏گوید:«...و آن آلتی است موسیقی از ذوات النفح و دو گونه‏ بوده:زمری و بوقی...»و نام این ساز به صور و مناسبات مختلف در شعر و ادب فارسی و به طور مکرر به کار رفته است و یکی از معروفترین‏هایش:

پس عدم گردم عدم چون ارغنون‏ گویدم کانا الیه راجعون

از مولوی است که آن را بسیار شنیده‏ایم.این‏ هم شواهد دیگر:

هنوز رود سرایان نساختند به روم‏ ز بهر مجلس او ارغنون و موسیقار

از فرخی سیستانی که در آن به منشا و خاستگاه‏ این دو ساز نیز اشاره شده است.

و این رباعی عارفانه زیبا را نیز از ابو سعید که‏ در آن از ارغنون با تعبیری زیبا نام برده بخوانیم:

از سینه صدای ارغنون می‏آید وز دیده به جای اشک خون می‏آید

در شام فراق ناله‏ام از دل تنگ‏ آغشته به خون دل برون می‏آید

خاقانی شاعر حکیم که در این وجیزه بارها به‏ اشعارش استشهاد شده،می‏گوید:

نوای بار بد و ساز بربط و مزمار طریق کاسه گر و راه ارغنون و سه تار

که تمام واژه‏های این بیت گرفته شده از فرهنگ موسیقایی‏اند.

و ترکیبات ارغنون ساز،ارغنون زن و...نیز در همین مورد به کار می‏رود.حافظ فرماید:

ارغنون ساز فلک رهزن اهل هنر است‏ چون از این غصه ننالیم و چرا نخروشیم

و نظامی گنجه‏ای راست:

ز یونانیان ارغنون زن بسی‏ که بردند هوش از دل هر کسی

علی الاصول شعر فارسی از دیر باز تاکنون به‏ طور ماهوی با موسیقی آمیختگی دارد.شاعران‏ آهنگ،ریتم،طنطنه یا تن‏تن و تتنای شعر خود را به طور طبیعی در نظر می‏گیرند خوانندگان شعرها را در ردیف‏های مختلف و دستگاه‏های متفاوت‏ موسیقی می‏خوانند.اگر شعر بسیار معروف‏ رودکی یعنی همان«بوی جوی مولیان»دارای این‏ وزن جذاب و شاد نبود هرگز شاه«بی موزه پای در رکاب»نمی‏کرد.اگر صاحب چهار مقاله او را و ترانه او را آن گونه می‏ستاید که نمونه‏ای بدیع و مثال زدنی از تأثیر جادویی شعر و موسیقی را بر احساسات و عواطف بشری باز می‏نمایاند به خاطر درک هوشمندانه نظامی عروضی است از عوالم‏ بلورین هنر و ادب و فرهنگ و فرزانگی.تاگر آن‏ ادیب و تذکره نویس متقدم دیگر(دولتشاه‏ سمرقندی)از تأثیر آن قطعه رودکی بر امیر چغانی‏ آنگونه در شگفت می‏ماند و متعجبانه می‏گوید که‏ آن نظمی ساده بیش نیست،به این علت است که از جادوی اتحاد این دو نیروی سیال و غیر قابل‏ توصیف بی خبر است.می‏بینیم که بعد از گذشت‏ قرنها همین شعر ساده توسط استاد بنان به صورت‏ تصنیفی جذاب و دلنواز خوانده می‏شود و مورد اقبال و علاقه هزاران فارسی قرار می‏گیرد.بسیاری‏ از شاعران ما موسیقیدان و موسیقی شناس و نوازنده‏ بوده‏اند.از رودکی که رود یا چنگ می‏نواخته و فرخی که«شهرود»نواز بوده(صاحب چهار مقاله‏ در ترجمه فرخی می‏گوید:...طبعی به غایب‏ نیکو داشت و شعر خوش گفتی و چنگ‏تر زدی) پروفسوریان ریپکا و همکارانش در کتاب«تاریخ‏ ادبیات ایران،ترجمه کیخسرو کشاورز،انتشارات‏ گوتنبرگ،ص.272 در شرح حال فرخی‏ سیستانی می‏گوید:«موسیقیدان و آوازه خوان‏ ممتازی نیز به شمار می‏رفت.»همین منبع‏ می‏گوید:«به موجب آگاهی‏هایی که به تازگی به‏ دست آمده،پارسیان در دوران ساسانیان سرودهای‏ غنائی فراوان داشته‏اند که غالبا آنها را می‏خوانده‏اند.موسیقی در میان پارسیان بسیار پسندیده بوده است و نغمه‏ها با سازهای زهی نواخته‏ می‏شده‏اند،بر پایه آن چه که در«کارنامک» (مقصود کارنامک اردشیر پاپکان است که از آثار بسیار قدیم ایرانی به جا مانده از دوران قبل از حمله‏ عربها به ایران است)آمده شاه اردشیر اول،آوازی‏ بسیار دلنشین داشته که هماهنگ با نوای گیتار(شاید

مقصود ریپکا یا منبعش بربط باشد)می‏خوانده‏ است.مانی به آواز و نغمه‏های موسیقی ارج فراوان‏ می‏گذاشته و در مراسم دینی از موسیقی بهره‏ می‏گرفته است.آوازه خوانان پارسی در موسیقی‏ آزمودگی فراوان داشته‏اند.آنان پس از استیلای‏ مسلمان،در هنر موسیقی و آوازه خوانی عربها سخت نفوذ کرده‏اند.موسیقی پارسی را ابن مسجح‏ مکی در جهان عرب رواج داده است.او آوازهای‏ پارسی را از صنعتکاران ایرانی-که برای تعمیر کعبه‏ در مکه اجیر شده بودند،یاد گرفته بود.

آواز خوانان پارسی نواختن چنگ و عود را به‏ موسیقی‏دانان عرب یاد می‏دادند و با عرضه‏ نغمه‏های پارسی،شاعران عرب را وا می‏داشتند برای آهنگ‏هایشان نغمه بسرایند.چون عربها زبان‏ پارسی را نمی‏دانستند،نگران بودند که در بزم‏ها معنی سرودها و آوازها را نفهمند در زمان‏ هارون الرشید سوناید فارسی به سمت داور مسابقه‏های موسیقی دانان عرب فرا خوانده می‏شد.

او در نواختن چنگ بسیار استاد بود.»(ص 120)

منجیک ترمذی که در تعدادی از تذکره‏ها و تراجم احوال شاعران او را منجیک چنگ زن ترمذی‏ نامیده‏اند مانند تعداد معتنابهی دیگر از شاعران قبل‏ و بعد از خود با سازهای موسیقی آشنا بود و او چه‏ بسا که(به اعتبار شهرتش در همان منابع)به طور جدی و حرفه‏ای با چنگ سر و کار داشته است:

وقتی مولانا در دیوان شمس در پایان غزل بسیار عالی و بسیار معروف خود با مطلع:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست‏ بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

...می‏گوید:

باقی این غزل را ای مطرب ظریف‏ آن سان همی سرای که آن سانم آرزوست

کاملا متوجه می‏شویم که مولانای بزرگ در حال وجد و شور و حال عارفانه و عاشقانه و با ساز و آواز این غزل شاهکار را سروده و در پایان گویی‏ در خرقه آسمانی خود می‏خزد و از نوازنده و همسرایش می‏خواهد که کما هو حقه باقی غزل را بسراید.و حافظ که طبق تحقیق زیبا و علمی‏ و مستدل استاد دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی‏ در مقاله«حافظ چندین هنر»خواننده بوده تا برسیم‏ به معاصرین مثلا رهی معیری که ویولن می‏زد و اخوان ثالث و عماد خراسانی که با تار و سه تار حشر و نشر داشتند و اینک نیز که شاعران جوانی را می‏شناسیم که پیانو و ارگ(از سازهای خارجی و دف و سنتور و غره از سازهای ایرانی)می‏نوازند.

وقتی حافظ می‏گوید:

معاشری خوش و رودی بساز می‏خواهم‏ که درد خویش بگویم به ناله بم و زیر

از اصطلاحات رایج علم موسیقی استفاده‏ می‏کند و می‏دانیم که مقصود از«بساز»هم ساز کوک شده و رام و خوشدست است.یا آنگاه که‏ می‏فرماید:

حدیث عشق که از حرف و صوت مستغنی است‏ به ناله دف و نی در خروش و ولوله باد

می‏بینیم که حضرتش عشق و عرفان و شور و شیدایی را نه تنها از موسیقی جدا نمی‏داند که دعا می‏کند این شور و حال با جذبه و تواجد موسیقائی‏ بیشتر و بیشتر شود.

معروف است که شاعر همشهری حافظ یعنی‏ شوریده شیرازی(حاجی محمد تقی ملقب به‏ فصیح الملک متولد سال 1274 و متوفای سال‏ 1345 هجری قمری)که نابینا یا به قول امروزی‏ها روشندل بوده(یکی از آثار ادبی او نیز نامه‏ روشندلان»نام دارد.)شعرهای خود را پس از اینکه‏ تمام می‏کرد به صورت تصنیف و منطبق با نواهای‏ موسیقایی برای دوستان و مخاطبین خود با صدای‏ خوش و گوشنوازی که داشت می‏خواند و شنوندگان به حظ کامل می‏رسیدند.

همین جا بسنده کرده و حسن ختام را بگوییم:

دلم از پرده بشد حافظ خوش لهجه کجاست‏ تا به قول و غزلش شور و نوایی بکنیم

\*خلاصة الافکار فی معرفة الادوار«از شهاب صیرفی»